

قدرت و فضای شهری: بررسی مفاهیم دیسپوزیٹیف و آبجکت

سجاد مسگرزاده^۱، حسین بنی فاطمه^۲

چکیده

قدرت یک پدیده مختص به فضا است. بنابراین قدرت باید به طور مداوم در ارتباط با یک مکان خاص و تغییرات آن در طول زمان مورد تحلیل قرار گیرد. شهر یک فضای قابل دسترس و مهم برای بررسی رابطه بین فضا و قدرت است. شهرها از نیمه دوم قرن بیستم مکان‌های مهمی برای مطالعه قدرت‌های سیاسی شده‌اند که هم به طور آشکار و هم به طور ضمنی منعکس‌کننده استقرار نظم اجتماعی و سیاسی وسیعی هستند. فوکو از نخستین محققانی بود که شهرها را از آغاز قرن ۱۷ به عنوان مکانی برای کنترل و سازگاری تلقی می‌کرد. در تحلیل‌های فوکو فضا میانجی و تکنیک قدرت است و برنامه‌ریزی شهری و معماری به عنوان یک دستگاه عادی‌سازی از طریق تولید یک فضای انضباطی جهت تنظیم هدفمند زندگی روزمره، تلقی می‌شود. برای نشان دادن این نقش میانجی‌گر، فوکو مفهوم دیسپوزیٹیف را مطرح می‌کند. در این مقاله، با بررسی این مفهوم نشان داده شد که چگونه قدرت و عوامل آن در داخل و جریان فضاهایی که در آن ساکن می‌شوند پیشروی و اعمال فشار می‌کنند. همچنین مشخص شد که تبیین‌های انضباطی در ارتباط با رابطه بین قدرت و فضای شهری کامل نیستند. به ویژه در تبیین مناطق فقیر و حاشینه نشین. بر همین اساس با بررسی مفهوم آبجکت در آراء کریستوا نشان داده شد که چیزی فراتر از قدرت انضباطی در شکل‌دهی بدن و فضای شهری دخالت دارد.

کلید واژه‌ها: شهر، فضا، قدرت، دیسپوزیٹیف، آبجکت

sajjad_12001@yahoo.com

banifatemeh1382@yahoo.com

۱- دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تبریز

۲- استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تبریز

۱. مقدمه

قدرت و فضای شهری موضوعی است که ارتباط بین سوژه، فضا و قدرت را مورد بررسی قرار می‌دهد. موضوعی که از اواخر قرن گذشته در گفتمان‌های مرتبط با برنامه‌ریزی شهری و چشم‌اندازهای ساخت شهر مورد توجه بوده است. به طور کلی تئوری‌های مطرح در این رابطه، نشان دهنده نقش فضا در خلق و تداوم روابط قدرت معاصر هستند و نمی‌توان نگرش بی‌طرفانه و غیرمقتدانه از فضا اتخاذ کرد. چراکه تنها با چنین نگرشی می‌توان شکل و محتوای قدرت مدرن را از نو مفهوم‌سازی کرد. قدرت در روابط خاص و اثرهای مادی که بر جای می‌گذارد فهمیده می‌شود و این روابط و اثرها باید در مکان‌هایی که عمل می‌کنند، مورد بررسی قرار بگیرند. به عبارت دیگر قدرت یک پدیده مختص به فضا است. بنابراین قدرت باید به طور مداوم در ارتباط با یک مکان خاص و تغییرات آن در طول زمان مورد تحلیل قرار گیرد. شهر یک فضای قابل دست‌رس و مهم برای بررسی رابطه بین فضا، قدرت و سوژگی است. شهرها از نیمه دوم قرن بیستم مکان‌های مهمی برای مطالعه قدرت‌های سیاسی شده‌اند. شهرها هم به طور آشکار و هم به طور ضمنی منعکس‌کننده استقرار نظم اجتماعی و سیاسی وسیعی هستند. در شهرها، نگرش جامعه نسبت به تفاوت‌ها در قالب فضای گفتمانی سیاست‌های عمومی کدبندی، اقدام و مذاکره می‌شوند و در نهایت در قالب ساختارهای فیزیکی مثل، خیابان‌ها، ساختمان‌ها، بزرگراه‌ها، متروها، میادین شهر و پارک‌های عمومی تجلی می‌یابد (فرار^۱، ۲۰۰۰: ۶-۱).

بلحاظ تاریخی، بواسطه‌ی شهر بود که جوامع ایده‌هایی راجع به چگونگی نظم بخشیدن به زندگی از طریق فضا ایجاد کردند. فوکو از نخستین محققانی بود که شهرها را از آغاز قرن ۱۷ به عنوان مکانی برای تحدید انحرافات در بیمارستان‌های روانی، زندان‌ها و تیمارستان‌ها تلقی می‌کرد. در چشم‌انداز فضایی فوکو برنامه‌ریزی شهری و معماری به عنوان یک دستگاه عادی‌سازی از طریق تولید یک فضای انضباطی، با استفاده

از نما (شکل هندسی) و نگاه خیره (دیدۀ بانئ) به عنوان وسیله‌ای جهت تنظیم فضایی هدفمند زندگی روزمره، تلقی می‌شود (پلاگر^۱، ۲۰۰۸: ۵۱). فوکو قدرت را به عنوان ظرفیتی درک می‌کند که زمینه‌ی عمل دیگران را می‌سازد و سازماندهی می‌کند. از نظر فوکو قدرت باید با توجه به تکنیک‌های میانجی خود و رژیم‌های گفتمانی خود مورد مطالعه قرار بگیرد. نه به عنوان دارایی و توانایی فردی خاص. بر این اساس فوکو به جای تحلیل پیامدها و نهاد قدرت به تکنیک‌های میانجی‌گر در فرآیند قدرت عملی شده (اعمال شده) تمرکز می‌کند. یعنی تکنیک‌هایی که قدرت به واسطه آن‌ها عملی می‌شود مورد توجه فوکو هستند (فوکو، ۱۹۸۲: ۷۹۰-۷۸۸). در تحلیل‌های فوکو یکی از این میانجی‌ها و تکنیک‌های قدرت، فضا است. بر همین اساس فوکو برای نشان دادن این نقش میانجی‌گری یعنی رابطه بین سوژه، فضا و قدرت مفهوم دیسپوزیتیف^۲ را مطرح می‌کند. مفهومی که تنها تعداد معدودی از مطالعات مربوط به فضا بر نقش مهم آن در تفکر فوکو در مورد فضا تأکید و توجه داشته‌اند. در این مقاله، ابتدا این مفهوم مورد بررسی قرار گرفت تا نشان داده شود که چگونه قدرت و عوامل آن در داخل و جریان فضاهایی که در آن ساکن می‌شوند پیشروی و اعمال فشار می‌کنند. سپس به منظور ارائه تصویری کامل از رابطه قدرت و فضای شهری، به مفهوم دیگر پرداخته شده است که حتی بسیار کمتر از مفهوم دیسپوزیتیف فوکو مورد توجه قرار گرفته است. آبجکت^۳ مفهومی فرافوکویی است که نگرش انضباطی فوکو را به ویژه در تبیین وجود و تثبیت فضاهای حاشیه‌ای و فقیر شهر کامل می‌کند. این مفهوم را برای اولین بار جولیا کریستوا^۴ (۱۹۸۲) مطرح کرده است. کریستوا با طرح این مفهوم قصد دارد نشان دهد که چیزی فراتر از قدرت انضباطی در شکل‌دهی بدن و فضا دخالت دارد. در ادامه هر یک از این مفاهیم به طور موجز مورد بررسی قرار گرفته است.

-
1. Pløger
 2. Dispositif
 3. Abject
 4. Julia Kristev

۲. دیسپوزیتیف

۲-۱. تعریف مفهوم

واژه فرانسوی دیسپوزیتیف در ادبیات انگلیسی به دستگاه^۱ یا استقرار منابع^۲ ترجمه شده است که درک و معنای روشنی از این مفهوم را منتقل نمی‌کند. بنابراین، برای درک بهتر دیسپوزیتیف بهتر است ابتدا معنا و کاربرد روزمره این مفهوم در زبان فرانسه را مورد کاوش قرار دهیم. دیسپوزیتیف در زبان فرانسه به معنی مرتب کردن و چینش اشیاء در یک قلمرو خاص است که مجموعه‌ای از کنش‌ها را در آن قلمرو ممکن می‌سازد. در متون تخصصی‌تر مثل حقوق این مفهوم به معنای قضاوت و رأی نهایی دادگاه می‌باشد. در علوم نظامی به معنای تنظیم و استقرار ارتش قبل از نبرد گفته می‌شود. در علوم فنی به وسیله‌ای برای ترمیم پل بر روی رودخانه و یا در ادبیات به معنای خانه تابستانی در باغ (خانه باغ) نیز می‌باشد. از نظر کالورت این مفهوم در نوشته‌های فوکو بیشتر به تعریف رایج و عامیانه آن نزدیک است که تنها در ارتباط با چیزی معنا پیدا می‌کند. در این نوشته‌ها دیسپوزیتیف به یک محیط فیزیکی معین، گفتمان یا عقلانیت، روش‌های مراقبت، تنظیم اشیاء در یک قلمرو خاص که عمل یا درک معینی را در آن قلمرو امکان‌پذیر می‌کند اطلاق شده است. همچنین از نظر فوکو دیسپوزیتیف، یک شبکه هوشمند است که افکار مختلفی را با هم جمع می‌کند به گونه‌ای که درک یا عمل خاصی را ممکن می‌سازد. بنابراین دیسپوزیتیف شرط امکان‌پذیری عمل یا فهم است نه علت آن (کالورت^۳، ۲۰۱۷: ۲۹-۳۰). فوکو تأکید می‌کند که دیسپوزیتیف همیشه با تنظیمات معینی از دانش مرتبط است و به وسیله آن مشروط می‌شود، اما به میزان مساوی دانش را مشروط و محدود می‌کند [یعنی رابطه متقابلی از تأثیر و تأثر بین دانش و دیسپوزیتیف وجود دارد]. پس دیسپوزیتیف تشکیل شده است از *استراتژی‌های روابطی* که در آن قدرت توسط نوع خاصی از دانش تقویت می‌شود و در عین حال آن دانش را تقویت می‌کند (رابینو^۴، ۲۰۰۳: ۵۳).

1. apparatus
2. deployment
3. Callewaert
4. Rabinow

در برداشتی دیگر پلوگر بیان می‌کند، دیسپوزیتیف فوکو می‌تواند شامل هر دو نیروی مادی (تکنیکی، متنی) و مراقبت باشد که در چهارچوب روابط خاص یا مجموعه‌های خاص، قدرت تنظیم، اداره، نهادینه کردن یا توانمندسازی یک عنصر خاص در فضا را کسب می‌کنند. همچنین دلوز (۱۹۸۸) در ارتباط با این مفهوم بیان می‌کند که، دیسپوزیتیف نیروی گفتمانی و یا غیرگفتمانی است که هم از طریق گفتمان‌ها (صحبت کردن، کلمات) و هم از طریق تنظیمات نظارتی (دیده‌بانی) در فضا پراکنده شده است (پلاگر، ۲۰۰۸: ۵۶). دلوز در مقاله کوتاه خود تحت عنوان "دیسپوزیتیف چیست؟" بیان می‌کند که، از نظر فوکو، دیسپوزیتیف نیرویی است که بصورت مرئی و نامرئی توزیع می‌شود (مثلاً در زندان، زندانیان دیده‌بانی می‌شوند بدون اینکه دیده‌بان را ببینند). در این صورت دیسپوزیتیف هم شامل روش‌های اجبار است و هم روش‌های فرآیندی و سوژه محور را خلق می‌کند که در روش سوژه محور، خود، نه دانش است و نه قدرت. به عبارتی دیسپوزیتیف فرآیند فردی‌سازی مراقبت و انضباط است [یعنی اجباری که با خواست و میل فرد انجام می‌شود]. پس از نظر دلوز دیسپوزیتیف از طریق چنین فرآیندی (فردی‌سازی مراقبت)، تبدیل به حقیقت می‌شود که توسط یک سیستم جمعی از مفاهیم و معانی ساخته و نهادینه شده است (دلوز، ۱۹۹۲، ۱۶۷-۱۶۱).

آنچه از برداشته‌ها و تحلیل‌های مختلف استنتاج می‌شود این است که، دیسپوزیتیف به تنظیمات فضایی اشاره دارد و فضا را باید به عنوان روش‌های مراقبت و تنظیم کنش‌ها تلقی کرد که روابط بین عناصر فعال در خود را شکل می‌دهد. در دیسپوزیتیف، فضا برای فوکو یک دستگاه یا تکنولوژی مطلق نیست. بلکه ترجیح می‌دهد فضا را به عنوان تجهیزات و تنظیمات و یا به عبارت دیگر، به عنوان دارایی دیسپوزیتیف در نظر بگیرد (پلاگر، ۲۰۰۸: ۵۷). بنابراین، در ارتباط با برنامه‌ریزی فضای شهری براساس نگرش فوکو می‌توان گفت، دیسپوزیتیف شامل تنظیمات مجموعه‌ای ناهمگن از گفتمان‌ها، نهادها، فرم‌های معماری، تصمیمات نظارتی، حقوق، اقدامات اجرایی، گذاره‌های علمی، فلسفی، اخلاقی، اظهارات بشر دوستانه و گفته‌ها و ناگفته‌ها و روابط بین عناصر آن‌ها

می‌شود که پاسخگوی یک نیاز ضروری در یک لحظه معین در اجتماع می‌باشد (کال ورت، ۲۰۱۷: ۴۳). با توجه به روشن شدن معنی و ابعاد مفهوم دیسپوزیسیون در این مقاله ترجیح داده شد که از ترجمه دستگاه استفاده شود است. در ادامه متن واژه دستگاه دیسپوزیسیون خوانده شود.

۲-۲. دستگاه نظم و امنیت

اما سؤال این است که ماهیت تنظیمات فضایی چیست و هدف از توجیه و تصدیق آن چیست؟ برای پاسخگویی به این سوال فوکو بحث در مورد تنظیم فضا را با بررسی فنون متفاوت حکمرانی آغاز می‌کند. در واقع تمرکز و هدف فوکو بر تمایز بین "فرم‌های انسجام" در بین فنون مختلف حکمرانی است (فوکو، ۲۰۰۷: ۹۲). در این رابطه، فوکو دو فن حکمرانی را از هم متمایز می‌کند. اولی *انضباط* که منطق و فن قدرت در بستر اروپای قرون هفدهم و هجدهم می‌باشد. و دومی *امنیت* که منطق و فن قدرت در لیبرالیسم غربی معاصر از اواسط قرن ۱۸ میلادی به بعد می‌باشد (فوکو، ۲۰۰۷: ۹۶-۴۸). از این نقطه به بعد و برای اولین بار، اصالت رومی در اندیشه تاریخی و سیاسی قرن ۱۸ که رنگ و بوی مطلق‌گرایی داشت و به نفع شاه بود، رنگ و بوی لیبرالیسم به خود گرفت که بیش از هر چیز با شهر مربوط است. خرد پروژوازی به وجود می‌آید و شهریت مایه اصالت این طبقه است (فوکو، ۲۰۰۳: ۲۰۶-۲۰۴). اما از نظر فوکو فنون مختلف حکمرانی ماهیتاً و به طور بنیادی با هم متفاوت نیستند بلکه تفاوت‌های آن‌ها سطحی می‌باشد. پس در بررسی فوکو عقلانیت غالب آن‌ها (یعنی راه‌های شناخت پدیده‌ها) و تکنیک‌های آن‌ها (روش‌های که بر اساس آن عمل می‌کنند) مورد تأکید و بررسی قرار می‌گیرد نه ماهیت آن‌ها. فوکو بر اساس سه محور مرجعیت، عادی‌سازی (هنجاری) و فضایی بین دو نوع فن حکمرانی، یعنی دستگاه نظم و امنیت تمایز قایل می‌شود (کلاسر و همکاران^۱، ۲۰۱۴: ۸۷۳). *محور اول تمایز (مرجع بودن)* نشان می‌دهد که قدرت چگونه در دو دستگاه متفاوت (نظم و امنیت) با مرجع خود مرتبط می‌شود.

سوال اصلی این است که چگونه واقعیت تنظیم شده درک و تصور می‌شود؟ چگونه قدرت با عدم قطعیت (که در ذات کنترل و تنظیم تکثرها است) ارتباط دارد؟ درحالی که فوکو تأکید می‌کند در هر دو دستگاه نظم و امنیت، مدیریت واقعیت در ارتباط با فعالیت‌ها، اشیاء و افراد متکثر انجام می‌گیرد، اما این کار در هر دستگاه بر اساس دیدگاه‌های مختلف و مطابق با اصول پیشین متفاوت انجام می‌گیرد. نظم، از طریق تکنیک‌های فردی کردن، روش‌های ویژه‌ای را برای مدیریت و کنترل تکثرها طراحی می‌کند (فوکو، ۲۰۰۷: ۱۲). بنابراین عادی‌سازی در دستگاه نظم شامل تجزیه تکثرها (افراد، رفتار و غیره...) در مؤلفه‌های خاص است که در آن‌ها قدرت و مرجع آن وارد عمل می‌شود (فوکو، ۲۰۰۷: ۵۷-۵۶). در مقابل دستگاه امنیت، به جای تمرکز بر وجودهای منفرد شده جداگانه بر روابط بین مؤلفه‌های یک واقعیت خاص تمرکز می‌کند (فوکو، ۲۰۰۷: ۴۷). واقعیت به عنوان یک مجموعه کاملاً مرکب از روابط نزدیک است که اجزای آن در یک مفصل‌بندی درهم تنیده با هدف عادی‌سازی یکجا و هماهنگ رمزگشایی می‌شوند. آنچه مهم است تنظیم بهینه‌ی مؤلفه‌های جمع‌آوری شده واقعیت بر اساس ارتباطشان با یکدیگر است (کلاسر و همکاران، ۲۰۱۴: ۸۷۳). درحالی که نظم در عمل و تکنیک مرکز محور است یعنی به منفرد کردن، متمرکز کردن و محصور کردن تمایل دارد، امنیت حالت گریز از مرکز دارد، دائماً درحال گسترش است و هدف آن کشف و پیوند هرچه گسترده‌تر و فشرده‌تر مؤلفه‌های واقعیت است. بنابراین، نظم از یک الگوی هنجاری از پیش تعیین شده خارجی شروع می‌شود، در حالی که امنیت از رمزگشایی داخلی هنجارهای واقعیت با هدف بهینه‌سازی تعامل آن‌ها حاصل می‌شود (فوکو، ۲۰۰۷: ۶۳). در نتیجه نسبت نظم با واقعیت منفرد و ضروری است و از یک مدل مطلق استخراج می‌شود. در مقابل، امنیت چشم‌اندازی از واقعیت را ارائه می‌کند که در مطالعه هنجارهای وابسته به یک واقعیت معین، مبتنی بر کثرت‌گرایی، ارتباط‌گرایی و نسبیست است (کلاسر و همکاران، ۲۰۱۴: ۸۷۴). محور دوم تمایز (عادی‌سازی) در ارتباط با این سوال است که چگونه قدرت در دستگاه‌های نظم و امنیت به عادی‌سازی

دست می‌یابد. این محور نه تنها بر هدف کنترل و مدیریت تأکید می‌کند بلکه بر منطق و درک از عادی‌سازی نیز تأکید می‌کند. همانطور که گفته شد نظم از یک مدل از پیش تعریف شده که به صورت سخت بر افراد اعمال می‌شود جهت عادی‌سازی استفاده می‌کند. در مقابل دستگاه امنیت اجازه می‌دهند که فعالیت‌ها و رخ داده‌ها متنوع در محدوده قابل قبول رخ دهد. با این حال، آن‌ها را در جهت بهینه‌سازی واقعیت در اجزاء درهم تنیده آن، تنظیم و نظارت می‌کند. به عبارت دیگر، از نظر فوکو امنیت یک رژیم تنظیم‌کننده ذاتی (یعنی لیبرالیسم) را به عنوان فنی برای حکم رانی طراحی می‌کند که هدف آن مدیریت آزادی است. این مدیریت بر پایه سازماندهی، مشروعیت بخشی، تثبیت و کنترل شرایطی است که آزادی در درون آن امکان‌پذیر است. در محور سوم **تمایز (محور فضایی)** فوکو با توجه به تمایز در دو محور قبلی، تفاوت برخورد با فضا و برنامه‌ریزی توزیع مکانی، بین دو دستگاه نظم و امنیت را تبیین می‌کند (فوکو، ۲۰۰۷: ۵۶). پس اگر نظم و امنیت در مورد مسئله فضا و عملکرد آن با یکدیگر تفاوت دارند پس در ارتباط با میانجی‌گری کردن برای قدرت در سازماندهی فضا نیز با یکدیگر در تضاد هستند (کلاسر و همکاران، ۲۰۱۳: ۹۹). سوال این است دستگاه‌های نظم و امنیت چه شکلی از سازماندهی فضایی را تولید می‌کنند. و در هر یک از دستگاه‌ها چگونه سازماندهی فضایی، میانجی‌گر عمل قدرت می‌شود.

۱-۲-۲. فضا در دستگاه نظم

فضا در دستگاه نظم کاملاً مرتبط با قدرت انضباطی است. قدرت انضباطی به معنای واقعی کلمه اعمال قدرت بر بدن است که شامل مجموعه‌ای از تکنیک‌های بیشمار و متنوع برای دستیابی به انقیاد بدن‌ها و کنترل جمعیت است که در فضا و زمان سازماندهی شده‌اند. قدرت، دانش و نهادهای همراه با آن به صورت جداگانه اما هماهنگ با یکدیگر کار می‌کنند تا نه تنها راه‌های شناخت بلکه راه‌های زندگی (و بودن) در جهان را نیز سازمان دهند. آن‌ها معانی را به مقولات وجود انسان اختصاص می‌دهد و سپس فضاهایی را برای ظهور این معانی تعیین می‌کنند (فرار، ۲۰۰۰: ۱۳). برای فوکو مسئله فضا در

دستگاه نظم، نوعی محاصره، تثبیت و ساختار درونی است که به دنبال سازماندهی فضا و طبقه‌بندی جز به جز تفاوت‌های ساختگی در وجودهای منفرد رخ می‌دهد (فوکو، ۲۰۰۷: ۱۷). برای مثال، در کتاب *مراقبت و تنبیه*: تولد زندان، فوکو این عقلانیت مکانی را با استناد به شکل خاص از سراسرین^۱ به عنوان یک الگوی پارادایمی فضایی دستگاه نظم در عمل بررسی می‌کند. در واقع سراسرین فوکو فرآیندی است که در جریان آن بدن به عنوان یک ابژه‌ی تحت نظارت مدیریت می‌شود و این همان نقطه استانداردسازی سوژه است. این استانداردسازی به فعالیت‌های مناسب و تأیید شده‌ای اشاره دارد که افراد باید خود را با آن سازگار کنند. بنابراین سراسرین در حقیقت به معنی یک شبکه پیچیده از کسب هنجار، گفتمان، بدن و فضا مربوطه می‌شود. از نظر فوکو قدرت در دستگاه نظم مدرنیته، با سازماندهی فضاها، روابط و بدن‌ها، تأثیر خود را نشان می‌دهد (باشتورک^۲، ۲۰۱۷: ۳-۴). هدف در دستگاه نظم این است که به نقطه‌ای از کمال برسد که در آن سازماندهی فضایی به طور کامل تضمین کننده باشد و به نوبه خود مدل‌های بهینه از قبل تعیین شده را اجرا کند و به پیش ببرد (فوکو، ۲۰۰۷: ۱۹).

فرار در تحلیل شکلگیری شهرهای مدرن از همین تحلیل انضباطی فوکو استفاده می‌کند. از اواخر قرن نوزدهم شهر مدرن، در مسیرهای غیرمنتظره‌ای توسعه یافت و از نظر سرزمینی و جمعیت با چنان سرعتی افزایش یافت که وحشتناک بود. شهرها غیرقابل پیش‌بینی، زیاده‌خواه، غیرقابل کنترل و حریص بودند. بطور بی‌سابقه‌ای انرژی و مردم را مصرف می‌کردند و دغدغه‌ها و تضادهای طبقاتی نو ظهوری را ایجاد می‌کردند. همچنین مقدار زیادی از آلودگی‌ها را از خود رها می‌کردند. طبقه‌بندی یا محدود کردن مناطق براساس فعالیت‌ها و هویت‌ها که اغلب متشکل از جمعیت طبقه متوسط بودند، از اولین اقدامات جهت تغییر شهر مبهم، ناشناس و ناهنجار بود. زمانی که فضاها و بدن‌ها به طور مشخص نظم داده شد، شهرها کمتر تهدیدآمیز شدند (فرار، ۲۰۰۰: ۸). براساس این نگرش،

1. panopticon

2. Basturk

فرار با تحلیل مناطق فقیرنشین و سنتی واشنگتن بیان می‌کند که بین سال‌های ۱۸۹۲ تا ۱۹۱۴ حدود ۱۴ هزار نفر از این مناطق خارج شدند و خانه‌های خود را ترک کردند. برنامه‌ریزان و اصلاح‌گران شهر بیان می‌کردند که این مناطق بهداشتی نیستند و رفاه‌افراد این مناطق در وضعیت خوبی نیست. اما در حقیقت آنان نگران رفاه این بدن‌ها به خاطر بیماری‌های فیزیکی یا معلولیت نبودند (که در بسیاری از گزارش‌های آنان از این مناطق ارائه شده بود). بلکه آن‌ها نگران این بودند که محله‌های کوچک و کوچه‌های سنتی واشنگتن (محله‌ها و کوچه‌ها محصور) تکنیک‌های قدرت انضباطی را گیج و سردرگم می‌کرد و اعتبار زیست قدرت^۱ را واژگون و نابود می‌کرد. از همین رو تصمیم گرفتند که این محله‌ها را مورد توجه و در معرض دید عموم درآوردند^۲. برای اینکار در واشنگتن هیئت و مسئولین شهر با به نمایش گذاشتن و ارائه گزارش‌های متعدد اعلام کردند که خانه‌های این افراد و این مناطق بلحاظ ساختاری و بهداشتی ناامن هستند. گفتمان عمومی برای طرد و دفع این مناطق در حول محور ازدحام جمعیت، بهداشت و بیماری بود یعنی عواملی که فیزیک بدن را تهدید می‌کنند. اما برنامه‌ریزان و مصلحان شهری سریعاً این مشکلات را با "کیفیت خصوصیات اخلاقی" مرتبط کردند. یعنی فساد که ریشه در ماهیت اخلاقی دارد و به کارهای شیطانی که زن و مرد در ظلمت و کثافت انجام می‌دهند مرتبط کردند (شرایط تهدید آمیز برای بدن اخلاقی / اجتماعی). در نهایت با این استدلال‌ها شروع به اصلاح این مناطق کردند. به این ترتیب بدن‌هایی که تا قبل از این نامرئی بودند اکنون در معرض دید و تنظیم قدرت انضباطی [ایده‌آل‌های بروژوازی] قرار گرفتند. اما افرادی که خانه‌های آنها در دوهه قبل پلمپ شده بود به هیچ وجه مورد حمایت قرار نگرفتند. فرض بر این شد که یا به حاشیه شهر منتقل شده‌اند یا در درون شهر جذب شده‌اند. به این ترتیب ساکنان فقیر و سنتی شهر که قبلاً نامرئی بودند، نامرئی باقی ماندند. در واقع ساکنان فقیر شهر از شهر دفع و اخراج شدند. خانه‌هایشان بهبود نیافت بلکه ویران شد و به حاشیه‌نشینان تبدیل شدند (فرار، ۲۰۰۰: ۱۹-۱۸).

1. bio-power

2. public gaze

در تحلیل مشابه دیگر، جین^۱ با استناد به مایلز (۲۰۰۴) بیان می‌کند که چگونه دغدغه‌ها و تضادهای طبقاتی خودشان را در توسعه فیزیکی شهر مدرن نشان دادند. برای مثال مایلز به بازسازی پاریس و دیگر شهرهای بزرگ اروپا بین سال‌های ۱۸۵۳ تا ۱۸۷۰ اشاره می‌کند که به شیوه‌هایی جدید مصرف شهر منتهی شد. بارون هوسمان شهردار سن به منظور باشکوه جلوه دادن شهر از برج‌های چوبی طویلی برای نقشه‌برداری از بافت اجتماعی شهر استفاده کرد. هدف هوسمان تفکیک محله‌ها بود و در این میان کاملاً از مقوله عدالت اجتماعی غفلت کرد و طرح او به رانده شدن فقرا از مرکز شهر به حاشیه شهر انجامید. در واقع طرح هوسمان اجرای ایده‌آل‌های بروژوازی از شهرنشینی و تصفیه خونین برای بیرون راندن طبقات کارگر از نواحی مرکزی شهر بود. پس در این حالت زیباسازی شهر یک عمل یا تمرین در جهت زیباسازی بدن‌ها نیز بود و از طریق تفکیک و تعریف ویژگی‌های مرتبط با بدن شهروند خوب، بدن‌های سیاسی هم سو و یکنواخت تولید می‌کند. همچنین پاریس از شهری بی‌نظم با خیابان‌های باریک به شهری با بلوارهای بزرگ و خیابان‌های عریض تبدیل شد. هوسمان شهر را نه فقط از حیث زیباشناختی که به منظور کنترل بهتر طبقات کارگری نافرمان باز طراحی کرد بلکه خیابان‌های بزرگ و جدید این امکان را فراهم می‌کرد تا سربازان شورش‌های مردمی به راحتی کنترل کنند و خیابان‌ها از ظرفیت لازم برای حرکت تجهیزات نظامی برخوردار بودند. در این حالت مقامات شهری در کنار پلیس مناطق کارگری را بهتر کنترل می‌کردند. (جین، ۲۰۰۶: ۲۸). بنابراین، منطق فضایی دستگاه نظم، تثبیت شده و محصور کننده است و هدف اصلی طراحی و برنامه‌ریزی فضای شهر تفکیک، طبقه‌بندی و همگن‌سازی جهت افزایش نظارت و کنترل بر بدن می‌باشد و کنترل اجتماعی در درجه اول و مهم‌تر کنترل فضایی است (فرار، ۲۰۰۰: ۱۷).

۱-۲-۲. فضای انضباطی مدرن: منیومنتالیته‌ی^۱

فرار در تحلیل ساخت فضای شهری بر تکنیک انضباطی دیگری توجه می‌کند که در عصر مدرنیته به شدت مورد توجه قرار گرفت. وی در تحلیل فضای شهری واشنگتون بیان می‌کند، در واشنگتون بعد از جنگ‌های داخلی، بعد از یک قرن کج فهمی و تضاد، باید یک جمعیت، با یک هدف مشترک، با یک آرمان مشترک و یک سرنوشت مشترک و نهایتاً نوع جدیدی از شهروندان ساخته می‌شد، که از میهن پرستی جدید الهام می‌گرفت. از آن پس ارتباط بین ملت، شهر و بدن‌های شهروندان به طور مشخص به گفتار اصلی تبدیل شد. باید سرنوشت مشترک بر اساس هویت ملی تعریف می‌شد. اما از پایان قرن نوزدهم تعیین سرنوشت مشترک بر اساس هویت ملی دشوار شد. بدن‌های جدید که شامل، بردگان سابق، مهاجران جدید، و فعالان سیاسی زن می‌شد، با چالش هویت‌های فردی مواجه شدند. آموزش مدنی اجباری در کلاس‌های درس، سرشماری‌های منظم، برنامه‌های اصلاح اجتماعی با هدف بهبود وضعیت سلامت مسکن و بهداشت مهاجران جدید، راه‌های برای پاسخگویی به این چالش بود. اما کافی نبود. پس باید یک نظم مکانی و اخلاقی عظیم ایجاد می‌شد. نظمی که چیزی جز ایجاد بدن سیاسی نبود. محور این نظم فضایی و اخلاقی ایجاد فضای منیومنتال^۲ (جاویدان و بی‌انتها) واشنگتون مال بود. ساختمان‌ها و بناهای یاد بود که با سنگ‌های بسیار عظیم و بزرگ ساخته شده بودند، پیاده‌روها و فضاهای باز و سرسبز که برای تولید یک نمای امپریالیستی از شهر انجام شده بود و منعکس کننده شهری بود که چیزی کمتر از عظمت یک امپراتوری نبود. واشنگتون مال یک دستگاہ برای آموزش مدنی بود که ارزش‌ها و فضیلت‌های مورد نیاز شهروند خود را نمایان ساخت. هنر عمومی به کاربرده شده در این بناها هنر قهرمانانه و هنر ملیتی است به طوری که هر فرد می‌تواند هر روز با قهرمان خود در مجسمه‌ها و بناها مواجه شود. یک فرهنگ سیاسی قوی و پر جنب و جوش، که در آن دولت، ملت و

1. monuments and monumentality

2. monumental

آرمان‌ها فقط یک انتزاع یا مفاهیم انتزاعی نیستند بلکه چیزهای واقعی هستند که باید دوست داشته شوند. علاوه بر این، این بناها، به همه افراد، فارغ از قومیت و نژاد و سطح تحصیلات آموزش‌ها و درس‌های مدنی می‌دهند. واشنگتن مال عظمت و شکوه دولت - ملت را بسیار با فصاحت و بلاغت بیشتری در مقایسه با خواندن هر کتابی، آموزش می‌دهد. هیچ عاملی نمی‌تواند در ساخت شهروندان خوب (از مهاجران خارجی) به اندازه واشنگتن مال تأثیرگذاری داشته باشد. واشنگتن مال بازنمایی و احیاء شهر در بدن‌های شهروندان است (فرار، ۲۰۰۰: ۱۱-۱۰). نمونه دیگر از مینیومننتالی مجسمه "به پیش" در شهر بیرمنگام است که توسط ریموند ماسون^۱ ساخته شده است. این مجسمه روایت‌گر ظهور غرور مدنی است که در آن ژست تعدادی از مردان عادی و محلی که در حال تولید هستند بازنمایی شده است (در این مجسمه نقش زنان در میراث صنعتی بیرمنگام حذف شده است). در این مجسمه گذشته صنعتی شهر پاس داشته می‌شود و به عنوان نمادی از فعالیت‌های اقتصادی و فرهنگی پسا صنعتی آینده شهر عمل می‌کند و حکایتی از آینده‌ای روشن و خوش بینانه دارد. ماسون استدلال می‌کند که اهمیت این مجسمه در این است که یک هویت مدنی قابل شناسایی در آن پدید آمده و شکل ملموس به خود گرفته است. در این مجسمه، صنعتی شدن حماسه‌ای مکانیکی نیست بلکه انسان به عنوان اسطوره صنعتی شدن نشان داده می‌شود. این مجسمه نشان می‌دهد که اعتبار و ثروت بیرمنگام بر پایه انقلاب صنعتی است که بدن‌های سرسخت و شکیبنا اسطوره‌های آن هستند. حال بیان می‌کند مینیومت‌های از این قبیل یکی از اصلی‌ترین پروژه‌های باز تولید و احیاء شهر محسوب می‌شوند (هال^۲، ۱۹۹۷: ۲۱۶-۲۱۵).

پس مینیومت‌ها ساختمان‌های بی روح نیستند بلکه عامل فعالی هستند که شهروندان با آن‌ها زندگی می‌کنند یعنی توسط شهروندان زیسته می‌شوند. آن‌ها تنها سنبلی نیستند بلکه ارزش‌های سودمندی هستند که برای شهروندان درونی شده‌اند و بر اساس آن‌ها

1. Raymond Mason

2. Hall

عمل می‌کنند. این بناها شهروندان را از حالت ناهمگن و غیرقابل کنترل خارج می‌کند و جمعیت قابل کنترل و همگن می‌سازد (فرار، ۲۰۰۰: ۱۲). پدیده‌ای که لوفور آن را منیومتالیته می‌نامد که در جریان آن بناها تصویری از عضویت به اعضای جامعه ارائه می‌دهد و یک آینه جمعی^۱ از معنای شهروند بودن را به نمایش می‌گذارد و تلاش می‌کند بدن‌های شهروندان خود را در این تصویر بازآفرینی کند (لوفور، ۱۹۹۲: ۲۲۰). منیومت‌ها عیناً هویت و تاریخ را در داخل سنگ‌ها می‌نویسند. منیومت‌ها فضا را بی‌چون و چرایا حقیقت محض می‌سازند و از طریق حذف خوانش‌های جایگزین و قرار دادن افراد تحت این پیش فرض که ارزش‌های که آن‌ها ارائه می‌کنند مشترک هستند، فضا را تبدیل به دوگزا^۲ می‌کنند و در نهایت هویت ملی واحد را از طریق تولید و اداره بدن‌های شهروندان ایجاد می‌کنند. به عبارت دیگر، منیومت‌ها به دنبال خلق و اثرگذاری بر اجتماع‌ها هستند. آن‌ها منعکس‌کننده بدن شهروند خوب، متمدن و توانای طبقه متوسط هستند. در واقع منیومت‌ها سلطه بر بدن‌های دیگر (طبقه و نژاد دیگر) را نشان می‌دهد (فرار، ۲۰۰۰: ۱۳-۱۲). بنابراین منیومتالیته همانند سراسربین قصد ایجاد تفکیک، مراقبت و همگن سازی را دارد. یا به بیان دقیق‌تر در واقع، منیومتالیته یکی از ابزارها و روش‌های اعمال نظارت سراسربین است. اما در چگونگی ایجاد آن فراتر از سراسربین عمل می‌کند. اثرگذاری آن‌ها نامشهود و سمبلیک است که از طریق ادراک‌سازی و ارزش‌گذاری اعمال می‌شود. به طور نامشهود و غیرمستقیم حوزه‌های نمادین فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی را در شهرها تحت تأثیر قرار می‌دهند. درواقع، منیومت‌ها/ادراک از شهرها را تحت تأثیر قرار می‌دهند و به این ترتیب شکل و تصویر آنها سایر حوزه‌های رفتاری و کنشی را شکل می‌دهند (کادنی و آپل‌بلاد^۳، ۲۰۲۰: ۲-۱). منیومت‌ها به عنوان یک سمبل، ایده یا مجموعه‌ای از ایده‌ها را احاطه می‌کند و پرورش

-
1. collective mirror
 2. Doxa
 3. Cudny & Appelblad

می‌دهد که شامل ارزش‌ها و آرمان‌های خاصی از آن جامعه می‌شود (وین بری^۱، ۱۹۸۳: ۱۰۷). مانیومت‌ها فقط مختص آمریکا و کشورهای غربی دیگر نشد و به عنوان نمادی از عظمت و قدرت نظام سرمایه‌داری به عنوان عملی در جهت نشان دادن عظمت و نمادی از ملیت در کشورهای در حال توسعه که فرهنگ و هنجارهای کاملاً متفاوتی نسبت به غرب و نظام سرمایه‌داری داشتند را نیز در بر گرفت. برای مثال ساخت برج میلاد در تهران که بیش از آنکه نمادی از فرهنگ و اصالت ایرانی باشد نماینگر مدرنیته عجیب شده با قدرت و عظمت نظام سرمایه‌داری است که ایده‌آل‌های بروژواژی را در خود متبلور می‌کند.

۲-۲-۲. فضا در دستگاه امنیت

در مقابل منطق فضایی دستگاه امنیت، تثبیت شده و محصور کننده نیست اما کثرت‌ها را به عنوان یک کل باز و سیال مدیریت می‌کند. فضاها، امنیت، پاسخگویی نیاز به تنظیم، بهینه‌سازی و مدیریت جریان‌ها در گستره‌ای وسیعی از تحرکات، مبادله‌ها و ارتباطات به عنوان اشکالی از پراکندگی و توزیع می‌باشند. بنابراین مفهوم امکان تحرک که پیشتر مطرح شد، معنی فضایی نیز دارد. در دستگاه امنیت، سازماندهی فضایی از چند بعدگرایی و پراکندگی ذاتی منتج می‌شود و متکی بر آن است. در اینجا فضا چیزی نیست که باید از نو ساخته شود و با یک ماده از قبل تعیین شده خام شروع نمی‌شود. بلکه به عنوان یک ترکیب پیچیده که دارای ساختار در هم بافته، موازی و با ابعاد پراکنده (یعنی لزوماً موازی و مشترک نیست) می‌باشد که روابط درونی آن تجزیه و شالوده‌فکنی شده و ارتقاء یافته است. این نشان می‌دهد که در سطح فضایی، دستگاه امنیت تمرکز زدا است. از این طریق می‌تواند بیشتر و شدیدتر به اجزای درهم تنیده واقعیت نزدیک شود و یک نگاه مرکب و چند بعدی نسبت به حکمرانی ایجاد کند (کلاسر و همکاران، ۲۰۱۴: ۸۷۵). برای روشن‌تر شدن عملکرد فضایی دستگاه امنیت بهتر است از نگرش نایجل ثریفت^۲

1. Winberry

2. Nigel Thrift

استفاده کنیم. در واقع دستگاه امنیت، فضا را طوری که نایجل ثریفت بیان می‌کند سازماندهی می‌کند. ثریفت با تحلیل نقاشی‌های مهرتو^۱ (خالق سبک نقاشی‌های چند لایه از مناظر انتزاعی در مقیاس بزرگ) بیان می‌کند که بوم‌های نقاشی مهرتو سعی در گنجاندن انواع زیادی از فضاها، انواع پویایی، انواع بسیاری از موجودیت‌ها و انواع مختلف تخیلات، به صورت یکجا باهم دارد و همه آن‌ها را در تنش باهم نگه می‌دارد و هرگز سعی در برطرف کردن این تنش ندارد: برخوردار، تطابق و تراژدی، همه آن‌ها یکجا با هم هستند، همراه با "سرعت، پویایی، کشمکش و احتمال وجود. از نظر ثریفت نقاشی‌های مهرتو دارای چهار اصل در ارتباط با فضا هستند: ۱- همه چیز و همه چیز، به صورت کوچک توزیع شده است (به کوچکترین واحد) چرا که از زمان اختراع میکروسکوپ، حتی سر یک سنجاق نیز دیده شد، که جغرافیای خاص خود را دارد. یک فضا تنها به عنوان برآیندی یا کیفیتی از فضای دیگر وجود ندارد، بلکه زنده است، چون از ویژگی توزیع برخوردار است [یعنی توزیع شده است]. ۲- چیزی به عنوان مرز و محدودیتی وجود ندارد. همه فضاها کم و بیش نفوذپذیر هستند. ۳- هر فضایی دارای حرکت مداوم است. اگرچه تلاش‌های زیادی برای ایجاد ثبات و پایداری فضا وجود دارد اما هیچ فضای ایستا و تثبیت شده‌ای وجود ندارد و ۴- یک نوع مکان وجود ندارد. یعنی فضا می‌تواند ماسک‌های مختلفی به خود بگیرد و این اشکال مختلف به عنوان بخشی از تنظیم سیستم‌های مختلف محلی وجود دارند و در جهان بدون رتبه‌بندی، حقیقت بنیادی ارتباطات نوع بشر، همین تنوع‌پذیری آن است. (ثریفت، ۲۰۰۶: ۱۴۱-۱۴۰).

با مقایسه افکار ثریفت در ارتباط با فضا مشخص می‌شود که دستگاه امنیت در تحلیل‌های فوکو براساس همین منطق فضایی (چهار اصل مطرح شده) عمل می‌کند. دستگاه امنیت به جای ایجاد معماری منسجم از قدرت، یک فضای تیپولوژیکی (نوعی) به ارمغان می‌آورد که اجازه دارند ناهمگن باشند. بدین ترتیب مرکز ثقل قدرت مدیریت به سمت بررسی تعدد نقوش، استدلال‌ها و برخوردها که توسط آنها رفتارها و کنش‌ها تحقق

می‌یابد، انتقال می‌یابد و به تجزیه و تحلیل وقایع، اثرات و درهم آمیختگی پدیده‌های متعدد می‌پردازد. دستگاه امنیت به دنبال مدیریت پدیده‌هایی است که در بین جمعیت غیرقابل پیش‌بینی هستند تا از این طریق امکان برقراری کنترل کامل بر زندگی بیولوژیک جمعیت فراهم شود. همچنین، دستگاه امنیت به عنوان تکنولوژی در نظر گرفته می‌شود که با استفاده از آن می‌توان زندگی بشر را برای خدمت به یک هدف مشخص تقویت کرد. بر همین اساس فوکو مفهوم‌سازی زیست‌سیاست^۱ را از طریق دستگاه امنیتی عملی می‌کند و در واقع دستگاه امنیت با زیست‌سیاست شناسایی می‌شود (کریستن سن^۲، ۲۰۱۳: ۵۱).

در ارتباط با شهر، دستگاه امنیت با پویایی در شهر مشخص می‌شود. فوکو با استناد به چندین استراتژی و برنامه‌های شهر، نشان می‌دهد که چگونه، دستگاه امنیت به جای تولید یک محل مصنوعی برای نظم و انضباط، با واقعیت‌های طبیعی مانند جریان آب، هوا، اشیاء و مردم کار می‌کند. امنیت اهداف خود را از طریق مداخلات در این واقعیت‌های طبیعی ترسیم می‌کند و با احتمالات کار می‌کند. این موارد را آنگونه که هست می‌گیرد و سعی می‌کند نقاط مثبت را به حداکثر برساند و نقاط منفی را کاهش یا کنترل کند. امنیت تلاش می‌کند محیط را بر اساس وقایع یا سلسله‌ای از وقایع یا عناصر احتمالی در یک چارچوب چند ظرفیتی و قابل تغییر تنظیم و برنامه‌ریزی کند. بر این اساس، امنیت در جریان محیط، حوزه اصلی استفاده از زیست‌سیاست را تعیین می‌کند: محیط زمینه مداخله‌ای است که در آن، قدرت سعی می‌کند دقیقاً بر یک جمعیت تأثیر بگذارد و آن را کنترل کند (کریستن سن، ۲۰۱۳: ۵۴). در همین رابطه دولوز مطرح می‌کند که کنترل، یک نظم و انضباط نیست. "شما با ساختن بزرگراه مردم را در آن محدود نمی‌کنید، بلکه با ساختن بزرگراه‌ها وسایل کنترل را تکثیر می‌کنید. من نمی‌گویم که این تنها هدف بزرگراه‌ها است، اما ممکن است مردم بر روی آنها بی‌وقفه حرکت کنند در حالی که کاملاً کنترل می‌شوند، محدود نمی‌شوند. این آینده ماست". منظور دولوز این

1. biopolitics

2. Kristensen

است که دستگاه امنیت مجموعه‌ای از قوانین و وسایل را آرایش و تزئین می‌کند که بر اساس آن‌ها یک عمل خاص امکان پذیر می‌شود. بنابراین آنچه رابطه امنیت و کنترل را مشخص می‌کند این است که هدف اصلی آنها انضباط افراد نیست بلکه مدیریت و تزئین محیط برای شکل دادن به اقدامات فردی و جمعی است. دستگاه امنیت، اشیاء را در جریان گسترده‌تری سازماندهی و جذب می‌کنند و عناصر جدید را به طور مداوم باهم یکپارچه می‌کند. به عنوان مثال، رفتار تولیدکنندگان و خریداران و ارتباط آنها با مکانیسم‌های وسیع تر بازار باید به طور مداوم یکپارچه شود (کریستن سن، ۲۰۱۳: ۵۶-۵۵). به این ترتیب در دستگاه امنیت، فضا چیزی بیش از یک دستگاه تنظیم کننده، اجسام نصب شده یا موضوع هستی‌شناسی است. فضا تعیین‌کنندگی ندارد و بیشتر بر/امکان و /جازه اعمال خاصی دلالت می‌کند تا ممنوعیت (برعکس زندان یا بیمارستان در دستگاه نظم). به عبارت دیگر فضا بدون تعیین کردن چیزی، کنش خاصی را دعوت یا تحریک می‌کند (پلاگر، ۲۰۰۸: ۶۰).

برای روشن تر شدن عملکرد دستگاه امنیت در اندیشه فوکو می‌توان به توصیفات داموش (۱۹۹۶) استناد کرد. داموش نشان می‌دهد که چگونه در سرمایه‌داری مصرف‌کننده، ایدئولوژی جنسیتی و توسعه مصرف‌گرایی فضای شهر را تحت تأثیر قرار داده است. زنان قرن نوزدهم از مردان به خانه پناه نمی‌برند (چراکه شهرها قبلاً مردانه بودند و زنان نمی‌توانستند حضور داشته باشند) بلکه این خیابان بود که زمینه‌گریز آنان از امور خانه‌داری را فراهم کرد و به قلمرویی برای کنش‌های آنان تبدیل کرد. در نتیجه زنان و به ویژه زنان طبقه متوسط رفته رفته نقش مهمی را در شکل‌دهی به زندگی شهری ایفا کردند. در اینجا داموش به نقش فضاسازی و به ویژه فروشگاه‌ها اشاره می‌کند. فروشگاه‌ها مصرف‌گرایی را برای زنان آسان می‌کردند. داموش زنانه شدن فروشگاه‌های نیویورک در اواخر قرن نوزدهم را توصیف می‌کند: این فروشگاه‌ها یک معماری تزئینی داشتند، بلوارهای بزرگی در آن‌ها تعبیه شده بود، دارای رستوران، بار، بوتیک‌های کوچک و فروشگاه‌های بزرگ بودند. این چشم‌انداز شهری فقط با هدف تحریک مصرف ساخته

شده بود و این زنان بودند که حرف آخر را در این فروشگاه‌ها می‌زدند. در این فروشگاه‌ها کیفیت‌های مرتبط با زنانگی قرن نوزدهمی و حوزه‌ی امور خانه‌داری در محیطی امن و شیوه‌ای منظم به نمایش گذاشته می‌شد. سالن‌های مرکزی این فروشگاه‌ها شبیه کلیسا بود و خرید کردن برای زنان به نوعی کنش اخلاقی و تکلیف دینی بود. فروشگاه‌ها نقش نوعی محل ملاقات مثل اتاق چای خوری را برای زنان ایفا می‌کردند. پدیده‌ای که جکسون (۱۹۹۷) آن را خانگی کردن شهر می‌نامد (جین، ۲۰۰۶: ۱۰۹-۱۰۸). در نهایت همه این تکنیک‌های فضایی منجر به تحریک خرید و مصرف در بین زنان می‌شد. همچنین جین مطرح می‌کند که پیدایش شهر مدرن از ۱۸۸۰ تا ۱۹۳۰ که شدیداً در آن فرهنگ تجاری بروژواها غالب بود، نوعی از زندگی عمومی را تحریک کرد که مطابق با رفتارهای مصرفی بروژواهای شهری بود. رویداد مهم در این زمینه، تجاری شدن فضا است که به روشنی در قالب پیدایش پاساژها و فروشگاه‌های بزرگ محقق شد. سایر فضاهای شهری که حکایت از تجاری شدن فضا داشتند عبارت بودند از: کافه‌ها، رستوران‌ها، تئاترها، هتل‌ها، پارک‌های عمومی و حتی استادیوم‌های ورزشی و پارک‌های بازی (جین، ۲۰۰۶: ۳۵). این موضوع در جامعه ایران به طور مشهودی در حال رخ دادن است (به ویژه در دو دهه اخیر). امروزه در اکثر شهرها فضاهای شهری (فروشگاه‌ها و خیابان‌ها) به گونه‌ای طراحی شده‌اند که زنان و مردان را به خرید هرچه بیشتر ترغیب می‌کنند و مصرف و خرید به نوعی نماینگر هویت موفق در شهرها است. به نظر می‌رسد گرایش بیش از حد به ساختن مراکز خرید مجلل و بزرگ در اکثر شهرهای پرجمعیت که دارای حجم بالایی از جمعیت طبقه متوسط هستند در راستای همین فضاسازی جهت تحریک مصرف‌گرایی و هویت بخشی بر اساس مصرف انجام شده است. این مکان‌ها به عنوان فضاهای تپیک تا حد زیادی کیفیت‌های مرتبط با بروژوازی را به نمایش می‌گذارند. این مال‌های بزرگ از طریق شگفت‌انگیز و متنوع کردن فضا سه لذت دیدن، دیده شدن و امنیت و آرامش را از طریق مصرف تحریک می‌کنند. این فضاها به گونه‌ای طراحی شده‌اند که حتی پرسه‌زنی در آن‌ها به نوعی لذت و سرگرمی در بین نوکیسه‌ها

تبدیل شده است و فرآیندی از چشم‌چرانی و نمایش بدن، که مشخصه اصلی شهرهای بزرگ اروپایی در قرن بیستم بود (چین، ۲۰۰۶: ۳۵) را به شدت تحریک می‌کنند. چراکه از نظر فوکو، جمعیت در جریان محیط به سلسله‌ای از وقایع بهم پیوسته که توسط افراد، جمعیت‌ها و گروه‌ها ایجاد می‌شود و حوادث شبه طبیعی که در اطراف آنها رخ می‌دهد دست می‌یابند و بر اساس آنها دست به اقدام می‌زد (در مورد پاساژها مصرف‌گرایی). به همین دلیل فوکو بر وابستگی اساسی جمعیت به محیط اطراف تأکید می‌کند. او جمعیت را توده‌هایی در نظر می‌گیرد که فقط وجود دارند، و به صورت بیولوژیکی به محیطی که در آن زندگی می‌کنند محدود شده‌اند (کریستن سن، ۲۰۱۳: ۵۶-۵۵). بنابراین با توجه به اظهارات فوکو می‌توان استدلال کرد که رفتارهای تودای از جمله مصرف‌گرایی اغلب در جریان دستگاه امنیت تحریک می‌شوند، شکل می‌گیرند، و رخ می‌دهند.

۳. آبجکت: فراتر از فوکو

تا اینجا مشخص شد که هم در دستگاه امنیت و هم در دستگاه نظم قدرت به روش‌های مختلف که عمده‌ترین آن‌ها از طریق ایجاد فضاهای مصنوعی (برای مثال ایجاد مینومت‌ها، پاساژها، خانگی کردن شهر و غیره...) شکل می‌گیرد، در صدد اعمال هر چه بیشتر نظارت، مراقبت و همگن‌سازی است. اما مسئله‌ای که در جریان این همگن‌سازی و نظارت رخ می‌دهد این است که هم در دستگاه امنیت و هم در دستگاه نظم، قدرت فضای طبقات پایین (مردم فقیر) را به جای اصلاح از جریان اصلی زندگی شهری دفع می‌کند. همانطور که اشاره شد هم در مورد پاریس و هم در مورد واشنگتن همین اتفاق می‌افتند. در حالی که با توجه به رویکرد انضباطی فوکو انتظار همگن‌سازی و جذب باید داشته باشیم. این قضیه فقط مختص پاریس و لندن نمی‌شود. در اغلب شهرهای جهان (چه توسعه‌یافته و چه در حال توسعه) مناطق فقیر و حاشیه‌نشین با وجود شعارهای دولت‌ها در حمایت و اصلاح آن‌ها دفع و طرد می‌شوند. گویی مناطق فقیرنشین و حاشیه‌ای جز ذاتی از شهر مدرن محسوب می‌شوند. مانند جزئی از یک بدن که باید وجود داشته

باشند. اما نباید هستی آن‌ها در بطن اصلی شهر دیده و حس شود. قدرت در دستگاه نظم با ترندهای مستقیم و اجباری‌تر و در دستگاه امنیت با روش‌های خردتر، غیرمستقیم و نمادین اینکار را انجام می‌دهد. اما سوال اینجاست چرا این مناطق به جای اینکه اصلاح شوند یا بهبود پیدا کنند، دفع و طرد می‌شوند؟ آیا این دفع و طرد شکلی از نظارت و کنترل است که در شهری مبتنی بر ایده‌آل‌های بروژوازی رخ می‌دهد؟

به نظر می‌رسد برای پاسخگویی به این سوالات به گفتمانی فراتر از گفتمان انضباطی فوکو نیاز داریم. آبیجت را کریستوا به عنوان یک طبقه‌بندی که بر اساس گفتمان «حس تمامیت هستی‌شناختی سوژه»^۱ قابل فهم است، مطرح کرد. حس تمامیت هستی‌شناختی نوعی گفتمان آگاهی است که توسط یونگ^۲ (۱۹۹۰) مطرح شد. یعنی مذاکره‌ای مداوم بین خود ما و بدن‌هایی که به طور قابل توجهی به لحاظ جنس و ماده از بدن خودمان متفاوت هستند. این مذاکرات، بسیار ساده، بدون تأمل و ناآگاهانه رخ می‌دهد. گویی به طور خودکار شکل می‌گیرند. و تلاش‌ها برای تبیین چنین مذاکراتی به چیزی جز عقلانیت تقلیدی یا تکرار شونده نمی‌انجامد. از نظر یونگ نیز آبیجت در اندیشه کریستوا تحت تأثیر همین گفتمان شکل گرفته است (فرار، ۲۰۰۲: ۴۸). نوعی درک زیبایی‌شناسی بدن که برخی از گروه‌ها را زشت یا برخی را ترسناک تعریف می‌کند و واکنش‌های بدی را نسبت به اعضای آن گروه‌ها ایجاد می‌کند. نژادپرستی، بیگانه‌هراسی^۳ تبعیض جنسی، ترس از همجنس‌گرایی^۴، تبعیضات سنی^۵ و توانمندگرایی^۶ تا حدود زیادی توسط آبیجت ساخته می‌شوند و داوری غیر ارادی و ناخودآگاه از زشتی و نفرت را ایجاد می‌کند (یونگ، ۱۹۹۰: ۴۵).

1. subject's sense of ontological integrity

2. Young

3. xenophobia

4. homophobia

5. ageism

6. ableism

۱-۳. درباره مفهوم

نوار پیچ خورده‌ای از تأثیرات و افکاری که به درستی، یک ساختار قابل تعریف ندارد. آبجکت فقط یک کیفیت از جسم دارد که مخالفت با من است. آبجکت شی بیرون انداخته شده‌ای است که به صورت رادیکال حذف شده است چراکه من را به سمت مکانی می‌کشد که در آنجا معانی متلاشی می‌شود. آبجکت در بیرون از مجموعه قرار دارد و به نظر نمی‌رسد با قوانین اخیر بازی موافق باشد. و با این حال، آبجکت با وجود تبعید از به چالش کشیدن من (که قبلاً جزئی از آن بود) متوقف نمی‌شود و اکنون من را به عنوان نفرتی که بصورت رادیکال جدا شده است می‌ترساند. در حاشیه عدم وجود و توهم، واقعیتی که اگر من آن را تصدیق کند نابود می‌شود. بنابراین آبجکت (به عنوان شی دفع شده) حافظ من است. آغازگر فرهنگ من است. کریستوا برای روشن تر شدن مفهوم از مثال بیولوژیک استفاده می‌کند. نفرت از یک ماده غذایی، یک تکه کثیف، مواد زائد یا مدفوع که باعث اسپاسم و استفراغ می‌شود و از من محافظت می‌کند. استفراغ و یا دفع مدفوع، کششی است که من را به سمت خود می‌کشد و مرا از عیب و کثافت دور می‌کند. من نمی‌خواهد آن را جذب کند، بلکه من آن را برای ساختن خود اخراج می‌کند (کریستوا، ۱۹۸۲: ۱-۳). پس در سطح بیولوژیک آبجکت ماده‌ای است که از بدن توسط خود بدن دفع می‌شود (مانند استفراغ، بلغم، چرک، صفر و مدفوع) در حالی که در عین حال و به طور همزمان جزئی از بدن است (فرار، ۲۰۰۰: ۲۰).

در سطح اجتماعی تر آبجکت زمانی ظهور می‌کند و به اوج خود می‌رسد که بخواهد در دنیایی که من زندگی می‌کند، بر چیزهای مداخله یا آن‌ها را تهدید کند که حیات من را به خطر می‌اندازد. برای مثال در تالارهای تاریک موزه آشویتس، من، یک کفش بچه‌گانه یا چیزهایی از این دست را می‌بیند، چیزی که قبلاً در جای دیگری، مثل زیر درخت کریسمس نیز دیده است. اما این لنگه کفش اکنون نشانه نفرت از نازی بودن در من است. نازی بودن زمانی به عنوان آبجکت به اوج خود می‌رسد که در دنیایی که ما زندگی می‌کنیم، بر چیزهای مداخله می‌کند یا آن‌ها را تهدید می‌کند که فرض می‌شوند می‌توانند ما را از مرگ نجات دهند و برایمان محترم هستند: یعنی کودکی و علم و چیزهای دیگر.

پس آبیجت نامناسب و نجس است اما نه بخاطر عدم پاکیزگی و سلامتی بلکه به این دلیل که هویت، سیستم و نظم را مختل می‌کند و به مرزها، مواضع، قوانین احترام نمی‌گذارد (کریستوا، ۱۹۸۲: ۵-۲).

کریستوا بیان می‌کند آبیجت همان سرکوب اولیه ابژه است. این سرکوب اولیه شامل تقسیم، رد و تکرار است. آبیجت برای اولین بار در بین جمعیتی اتفاق افتاد که در سرزمین حیوانات زندگی می‌کردند. جوامع بدوی منطقه‌ای دقیق از فرهنگ خود را مشخص کرده‌اند تا آن را از تهدیدات دنیای حیوانات یا حیوانی‌گری که تنها مشخصه آن سکس و قتل بود دور کنند (کریستوا، ۱۹۸۲: ۱۳-۱۲). پس در جریان سرکوب اولیه تقسیم بین انسان و حیوان صورت می‌گیرد سپس انسان ویژگی حیوانی را از خود رد می‌کند و بعد این تقسیم‌بندی و رد کردن تکرار می‌شود و در نهایت آبیجت شکل می‌گیرد. آبیجت نامناسب است. بی‌ریخت است. چون نه یک حقوق یا قانون خاصی را ترک می‌کند و نه ممنوع می‌کند. بلکه تنها آن را کنار می‌گذارد و استفاده از آن را نوعی اشتباه و فساد جلوه می‌دهد و مزایای آن را محو می‌کند و نشان می‌دهد که بهتر است انکار شود. فساد رایج‌ترین و بارزترین ظاهر آبیجت است (کریستوا، ۱۹۸۲: ۱۵). در واقع فساد، ظاهر اجتماعی شده آبیجت است. پس از سرکوب اولیه، عواملی چون دین، اخلاق، حقوق، ادبیات و حتی هنر، پیروی غیرقابل انکار از منع و قانون را ضروری می‌کنند و دفع و مرزبندی غیرقابل گریز می‌شود. وظیفه نهایی همه این عوامل پاک‌سازی است. در نتیجه این پاک‌سازی دسته‌های دوگانه خالص و ناخالص، مجاز و گناه، اخلاق و بی‌اخلاقی صورت می‌گیرد (کریستوا، ۱۹۸۲: ۱۶). آبیجت با کلیه ساختارهای امر قدس همراه است و در زمان فروپاشی یک شکل از آن با پوشش جدیدی دوباره ظاهر و ساخته می‌شود. برای مثال آبیجت به عنوان آیینی از نجاست و آلودگی در پاگانیزم^۱ (شکلی از بت پرستی) ظاهر می‌شود که جامعه را براساس برتر بودن یا زنده ماندن بر مبنای ویژگی‌های مادر تباری همراه و یک شکل می‌کند [کسی که تبار مادری نداشته

باشد نجس و آلودس]. این شکلی از حذف و کنار گذاشتن است که در ارتباط با جنسیت و خون رخ می‌دهد و اجرای آن مصادف است با امری مقدس که آن را تنظیم و اجرا می‌کند. درحالی که در مذاهب توحیدی آبجکت فشاری در جهت حذف کردن و حرام کردن (مثلاً در رژیم غذایی یا سکس) ایجاد می‌کند (به ویژه در یهودیت). پس اشکال مختلف پاک‌سازی آبجکت تاریخ ادیان را شکل می‌دهد. خارج از امر مقدس آبجکت یک گفتمان زیبا شناختی نیز است. در این جا بر عوامل فرهنگی مقدم بر گناه اشاره دارد. در دنیایی که دیگری در آن فروپاشیده شده است (دین، اخلاق...) وظیفه زیباشناسی (که به مبانی سازه‌های نمادین تقلیل می‌یابد) بازگشت محدودیت‌های موجود در گفتمان آبجکت ناشی از سرکوب اولیه است (کریستوا، ۱۹۸۲: ۱۸-۱۷).

۲-۳. آبجکت و فضا

اما نکته اینجاست که رابطه بین خود و آبجکت به طور بنیادی یک رابطه فضایی است. همانطور که گفته شد، در حالت اولیه آبجکت یک مکان مبهم است که در مرز بین انسانی و حیوانی قرار دارد. یک رابطه ناپایدار و متزلزل که «مکانی را که من در آن نیستم و از طرفی امکان حضور من در آن وجود دارد» را ایجاد می‌کند. یعنی مرز بین من و آبجکت بسیار شکننده است. محدوده‌ای که آبجکت به دور مداوم تهدید می‌کند، فاصله کوتاه بین من و چیزی که من نیستم (غیر من) است [فاصله بین انسان بودن و حیوان بودن]. به دلیل اینکه من، آبجکت را بسیار نزدیک به خود و تهدیدآمیز در نظر می‌گیرم، چیزی که آبجکت تولید (قدرتی که تولید می‌کند) می‌کند، دیوار یا بارو یا سنگری از اضطراب و وحشت در مرزهای من است (فرار، ۲۰۰۰: ۲۰). اما آبجکت مخالف سوژه نیست فقط در آن طرف مرز است و در کنار سوژه است نه در مقابل و روبه روی آن. آبجکت باعث ترس و دلهره می‌شود زیرا مرز بین خود و دیگری را که شایع و شکننده است در معرض دید خود قرار داده و تهدید می‌کند که با از بین بردن مرز، سوژه (من) را نابود می‌کند (یونگ، ۱۹۹۰: ۱۴۴). در نتیجه از طریق ممنوعیت‌ها، محرومیت‌ها، من بدن را در محدوده‌ای از سرزمین شکل می‌دهد که دارای مناطق، روزنه‌ها، نقاط و خطوط،

سطوح و چاله‌ها می‌باشد، که در آن تمایز بین پاک و کثیف و ممکن و غیر ممکن، گناه و مجاز شکل می‌گیرد و اعمال می‌شود. آبجکت در سطح اجتماعی بدن هم نقش ایفا می‌کند. در این زمینه از نظر داگلاس بدن مدلی است که برای سیستمی از محدودیت‌ها ایجاد می‌شود. یکی از راه‌های خیلی مهمی که بدن اجتماعی، مانند یک بدن فردی، به خود نظم می‌بخشند ایجاد ایده‌هایی چون آلودگی، کثافت و پاکی است. این ایده‌ها مرزهای مبهم را رمزگذاری می‌کنند و هویت‌های مشخص نشده را از طریق این رمزگذاری‌ها تعریف، متمایز و قابل مدیریت می‌کند. وظیفه اصلی ایده‌های جداسازی، پاک‌سازی، محدودسازی و مجازات تخلفات، تحمیل قدرت سیستم بر تجربه‌های متمایز و ناجور با سیستم است. تنها با بزرگ‌نمایی تفاوت‌هایی مثل زن و مرد، خودی غیر خودی، بالا و پایین، موافق و مخالف، صورت نظم ایجاد می‌شود. به این شکل، فضای بدن اجتماعی (یا همان فضای تمدن) که انسانی یا عقلانی یا پاکیزه نامیده می‌شود، از طریق تابوها، قوانین، قواعد و آداب و رسوم در برابر فضای آبجکت علامت‌گذاری و محافظت شده است. پس هم عادت‌های بدن‌های فردی و هم سیستم‌های اجتماعی برای دورنگه داشتن فضای آبجکت از فضای خود سازمانده می‌شده‌اند (فرار، ۲۰۰۰: ۲۱).

با توجه به آنچه گفته شد، اکنون به سوال مطرح شده در ابتدایی این بخش برمی‌گردیم (چرا مناطق فقیر و حاشیه‌ای شهر به جای اینکه اصلاح شوند یا بهبود پیدا کنند، دفع و طرد می‌شوند؟) با توجه به تبیین کریستوا از مفهوم آبجت و گفتمان تمامیت هستی‌شناختی پاسخ این است که، این مناطق برای شهر مسئله هستند چرا که در مناطق فقیرنشین و سنتی واقعیت‌های بدن مانند جنسیت، نژاد و طبقه با شکل ایده‌آل شهروند دموکراتیک در تناقض قرار گرفته است. تمامیت هستی‌شناختی سیاست بدن به یک فضای نمادین متحد بستگی دارد. اما همچنان که کریستوا استدلال می‌کند، همانند هر سیستم بازنمایی دیگری سیاست بدن، معنی خود را از طریق سرکوب و درجه‌بندی کردن تفاوت‌ها به دست می‌آورد. انسجام، وحدت و همگن بودن در فضای بازنمایی ملت، فقط با تعیین پارامترهایی برای بدن شهروند مناسب و نادیده گرفتن یا جابجایی بدن‌های

اجتماعی و عناصر آن که در خارج از چهارچوب این پارامترها قرار گرفته‌اند، صورت می‌گیرد و این کار از طریق ایجاد فضایی برای آبجکت و نگه داشتن آن در پستویا حاشیه انجام می‌شود. وقتی شهر را به عنوان یک بدن در نظر بگیریم، فضاهای آبجکت (مناطق فقیرنشین و حاشیه‌ای) به عنوان یک سیستم فضایی تولید و حذف زباله، مانند روده‌ها در بدن هستند که فرآیند خارج کردن زباله‌های اخلاقی و حقیقی را انجام می‌دهند. درحالی که بقیه شهر را تمیز و منظم نگه می‌دارد. پس فضاهای آبجکت جزئی از شهر هستند که برای آن کارکرد دارند. از طرفی، مناطق فقیرنشین به عنوان فضاهای آبجکت همواره تهدید می‌کنند که قصد دارند از محدوده خود خارج شوند و به بخش مناسب و اصلی شهر رخنه کنند. آن‌ها مرتباً مرزهای تحمیل شده توسط طراحی شهری را پشت سر می‌گذارند و آرمان‌های آرمانشهر مبتنی بر ایده‌آل‌های بروژوازی را زیرپا می‌گذارند. در نتیجه، نه مسائل مرتبط با سلامت و بهداشت و نه جرم خیز بودن محله‌های فقیرنشین باعث کنارگذاشتن آنها از شهر بود. بلکه، پتانسیل این مناطق برای به چالش کشیدن شهر زیبا (اتوپیا) از طریق ایجاد چالش بنیادی در وحدت نمادین سیاست بدن باعث دفع و طرد این مناطق شد. از همین رو، فضاهای آبجکت باید از سیستم اجتماعی کنار گذاشته می‌شدند، نامرئی می‌شدند و نامرئی باقی می‌مانند (فرار، ۲۰۰۲: ۵۱-۵۰).

۴. نتیجه‌گیری

شاید کامل‌ترین دلیل برای اهمیت مطالعه جامعه‌شناختی فضا را هنری لوفور بیان کرده است: "گروه‌ها، طبقات یا تقسیمات درون طبقات، به خودی خود نمی‌توانند شکل بگیرند یا یکدیگر را به عنوان سوژه بشناسند، مگر اینکه فضایی را ایجاد یا تولید کنند. با توجه به اینکه عقاید، بازنمایی‌ها یا ارزش‌ها، نمی‌توانند علامت یا نشانه‌ی خود را بدون فضا بسازند، بنابراین یک ریخت‌شناسی مناسبی [فضا] را تولید می‌کنند که به نشانه‌های محض تبدیل شوند. در واقع، تولید سوژه به طور غیرقابل تفکیکی با تولید مکان در ارتباط است. سوژه باید در فضا وجود داشته باشد، یا با داشتن فضاهایی که برای آنها

ایجاد شده است یا با خلق فضاهایی برای خود" (لوفور، ۱۹۹۲: ۴۱۷-۴۱۶). در این مطالعه تلاش شد تا، رابطه بین سوژه، فضا و قدرت نشان داده شود. چراکه با نشان دادن اینکه چگونه ساخت محیط در کنش متقابل با اقدامات گفتمان‌ها است و چگونه توسط اقدامات گفتمان‌ها شکل می‌گیرد، می‌توانیم راه‌های شناخت جهان یا شیوه‌های خلق سوژگی و وجود در جهان را نشان دهیم. مفهوم دیسپوزی티브 و آبجکت به ما کمک می‌کند تا روش‌هایی را که تنظیمات خاص دانش - قدرت از طریق فضا موجودیت ما را شکل می‌دهد به خوبی درک کنیم. این دو مفهوم، روش مهمی را برای فهم تقاطع فضاها، هویت و ستم فراهم می‌کند. و همچنین می‌توانیم بررسی کنیم که چگونه افراد وجود خود را در چهارچوب مرزهای مکانی تعریف می‌کنند یا در مورد وجود خود در چهارچوب مرزهای فضایی صحبت می‌کنند. ما از طریق مفهوم دیسپوزی티브 و آبجکت نشان دادیم که چگونه، تکنیک‌های انضباطی و اقدامات فضایی می‌تواند گروه‌ها یا افراد متفاوت را به صورت متفاوت و نابرابر تحت تأثیر قرار دهد و چگونه و چرا مجموعه متفاوتی از سوژه‌ها در یک شرایط یکسان تولید می‌شوند.

در ارتباط با تبیین انضباطی فضا، مقایسه دستگاه نظم و امنیت نشان می‌دهد در حالی که دستگاه نظم فضا را محصور کرده و متمرکز است، دستگاه امنیت تمرکز زداست و تمایل مداوم به گسترش از طریق سازماندهی تکنیک‌های بیشتر دارد. دستگاه نظم حتی بر کوچکترین تخلفات هم متمرکز شده است، اما دستگاه امنیت با ایجاد حسی از رها شدگی اجازه می‌دهد اتفاقات، حتی کوچکترین آن‌ها رخ دهد. چراکه از این طریق می‌تواند اطلاعات بیشتری را جمع‌آوری کند تا به جزیی‌ترین لایه‌ها رخنه کرده و در نهایت کنترل بیشتر اعمال کند. دستگاه نظم در صدد حذف کامل و ریشه کن کردن بود. در حالی که دستگاه امنیت فقط سعی در به حداقل رساندن ناهماهنگی‌ها دارد. امنیت به دنبال یک سطح مطلوب از رفتار هدفمند است. و سعی در رسیدن به یک تعادل خاص دارد. بنابراین هدف از بین بردن نیست بلکه تنظیم مناسب‌ترین سطح و بهینه‌سازی است. با وجود این تفاوت‌ها، دستگاه امنیت در تضاد با نظم نیست بلکه روش‌های جدید خود را دارد. آنچه در آن دخیل است ظهور فناوری‌های امنیتی در مکانیسم‌هایی کنترل اجتماعی هستند. پس

ماهیتاً تغییری به وجود نمی‌آید. فوکو نشان می‌دهد که جوامع و دولت‌های مدرن محصول و نه تولیدکنندهٔ دستگاه امنیت هستند که برای اداره کردن و عادی‌سازی تنظیمات وقایع مهم (مانند تولد، مرگ، انباشت، منفعت، جرم و عقلا نیت) بر فضاها یی مانند شهر یا موقعیت متمرکز شده‌اند. از نظر فوکو دستگاه امنیت در لیبرالیسم و اقتصاد سیاسی به عنوان یک مجموعه کاملاً ناهمگن از گفتمان‌ها، نهادها، فرم‌ها، تنظیمات، حقوق، بیانیه‌ها یا گزاره‌های اخلاقی [یا یک کل در هم پیچیده چند خطی مثل نقاشی‌های مهرتو] توصیف می‌شود که به همان اندازه که گفته شده‌اند، ناگفته نیز باقی مانده‌اند. این فرم‌ها در پاسخ به فوریت‌های خاص به شیوه‌ای استراتژیک عمل می‌کنند و در درون یک بازی قدرت حک شده‌اند، و با محدودیت‌های خاصی از دانش نیز مرتبط هستند (لگ^۱، ۲۰۱۱: ۱۳۰-۱۲۹). اما به گونه جلوه می‌کنند که گویی محصول لیبرالیسم مطلق هستند.

با این وجود رویکرد انضباطی فوکو نمی‌تواند همه فضاها ی شهری را تبیین کند. از جمله دفع و طرد شدن مناطق فقیر و حاشیه‌نشین و تثبیت شدن آن‌ها. شاید بتوان استدلال کرد که چنین دفع و طردی به منظور ایجاد نظم و همگن‌سازی رخ می‌دهد اما در ارتباط با کنترل و مراقبت که ویژگی اصلی رویکرد انضباطی است نمی‌توان به روشنی نتیجه‌گیری کرد. چراکه همانطور که گفته شد اتفاقاً قدرت انضباطی چون نمی‌تواند این مناطق را کنترل کند آن‌ها را از بدنه اصلی شهر دفع می‌کند. اما مسئله نتوانستن نیست بلکه نخواستن است. یعنی قدرت انضباطی اساساً نمی‌خواهد که چنین مناطق و بدن‌هایی را همگن و کنترل کند. دلیل این نخواستن را ما در اراء کریستوا دنبال کردیم. کریستوا با طرح مفهوم آبجکت یک تحلیل فرا انضباطی از فضا ارائه می‌کند. یعنی چیزی فراتر از قدرت انضباطی در شکل دهی بدن و فضا دخالت دارد. کریستوا نشان می‌دهد که آبجکت در رابطه بین بدن و فضا به میان می‌آید. تبیین کریستوا از فوکو کامل‌تر است. چراکه دفع، طرد و نخواستن با ارائه معیار آبجکت امکان‌پذیر می‌شود. بر اساس گفتمان آبجکت، مناطق فقیرنشین تنها یک منطقه حاشیه نیستند، بلکه فضاها ی نمادینی هستند که بیانگر تضاد هستی‌شناختی هستند که بر اساس گفتمان تمامیت

هستی‌شناختی شکل گرفته‌اند. این گفتمان بر اساس ایده‌آل‌های پروژوازی بدن شهروند خوب و فضای تمدنی خوب را شکل می‌دهد و تعریف می‌کند و با جداسازی، پاک‌سازی و تثبیت غیرخودی ماهیت و پرستیژ خود را حفظ و باز تولید می‌کند.

منابع

- Basrurk, Efe (2017). **A brief analyse on post panoptic surveillance: Deleuze, and Guattari approach**, International Journal of Social Sciences, Vol. VI, No., 1-17
- Callewaert, Staf (2017). **Foucault's Concept of Dispositif**, Praktiske Grunde. Nordisk tidsskrift for kultur- og samfundsvidenskab, nr. 1 - 2, 29-52
- Cudny, Waldemar & Hakan Appelblad (2020). **Monuments and their functions in urban public space**, Norsk Geografi sk Tidsskrift– Norwegian Journal of Geography, 1-17
- Deleuze, G. (1992). **What is a Dispositif?**, in T.J. Armstrong (ed.) Michel Foucault Philosopher, pp. 159–68. New York: Harvester Wheatsheaf.
- Farrar, Margaret (2000). **Health and Beauty in the Body Politic: Subjectivity and Urban Space**, Polity, Vol. 33, No1, 1-23
- Farrar, Margaret, **Making the City Beautiful: Aesthetic Reform and the (Dis)placement of Bodies**. in Embodied Utopias: Gender, social change, and the modern metropolis, Bingaman, Amy, Lise Sanders and Rebecca Zorach (2002)., Routledge, London and New York
- Foucault M (2007). **Security, Territory, Population, Palgrave Macmillan**, New York
- Foucault, M (1982). **The subject and power**, Critical Inquiry 8, 777-795
- Foucault, M. (2003) **'Society Must Be Defended'**. Lectures at Collège de France 1975–1976. New York: Picador
- Hall, T. , **(Re)placing the city: cultural relocation and the city centre'**, in **Imagining Cities: Scripts, Signs, Memories**, Westwood, S. and Williams, J. (1997). London: Routledge, 202–218. Hall, T. (1998) Urban Geography, London: Routledge.
- Jayne, Mark (2006). **Cities and Consumption**, Routledge, LONDON AND NEW YORK

- Klauser Francisco (2013). **Through Foucault to a political geography of mediation in the information age**, *Geographica Helvetica* 68, 95-104
- Klauser, Francisco , Till Paasche and Ola Soderstrom (2014). **Michel Foucault and the smart city: power dynamics inherent in contemporary governing through code**, *Environment and Planning D: Society and Space*, volume 32, 869-885
- Kristensen, Kasper Simo (2013). **Michel Foucault on Bio-power and Biopolitics**, Master's Thesis, University of Helsinki, Faculty of Social Sciences
- Kristeva, Julia (1982). **The Powers of Horror: An Essay on Abjection**, New York: Columbia University Press, 3
- Lefebvre, Henri (1992). **The Production of Space**, Wiley-Blackwell.
- Legg, Stephen (2001). **Assemblage/apparatus: using Deleuze and Foucault**, *Royal Geographical Society*, Vol. 43 No. 2, 128–133
- Miles, Steven (2010). **spaces for Consumption: Pleasure and Place**, London, Sage
- Pløger J (2008). **Foucault's dispositif and the city**, *Planning Theory* 7, 51–70
- Rabinow, P. (2003). **Anthropos Today. Reflections on Modern Equipment**, Princeton, NJ: Princeton University Press
- Thrift N (2006). **"Space" Theory**, *Culture and Society* 23, 139-155
- Winberry, J.J. (1983). **Lest we forget: The confederate monument and the southern townscape**. *Southeastern Geographer* 23, 107–121
- Young, Iris Marion (1990). **Justice and the Politics of Difference**, Princeton: Princeton University Press